

بسمه تعالی

«تمدن» چیست و چه نسبتی با «فرهنگ» دارد؟

پاسخ به سوالات دانشجویی، سیدحسین شرف الدین، ۱۴۰۱/۲/۱۵

نسبت میان فرهنگ و تمدن

چیستی فرهنگ

از مفهوم فرهنگ تاکنون تعاریف مختلفی با رویکردهای گوناگون ارائه شده و به ادعای فرهنگ‌شناسان، به زحمت می‌توان تعریفی جامع و مانع از آن بدست داد. (ر.ک: آشوری، ۱۳۵۷؛ پهلوان، ۱۳۸۸) از دید برخی اندیشمندان: «فرهنگ» به معنای عام شامل علوم، اعم از علوم عقلی (مانند ریاضیات، فلسفه و منطق)، علوم تجربی، و علوم نقلی (مانند صرف و نحو و تاریخ)، و عرفان، دین، هنر، ادبیات، کلام، اخلاق، فقه، نظام‌های حقوقی، اخلاقی، دینی، و زیبایی‌شناختی، عرف و عادات، و آداب و رسوم است. این معنا بسیار نزدیک و شبیه است به نخستین تعریف علمی «فرهنگ»، (در سال ۱۸۷۱) توسط تایلور، مردم‌شناس انگلیسی، که هنوز هم کمابیش مورد قبول جامعه‌شناسان است. در این تعریف، «فرهنگ» به عنوان کل مرکبی مشتمل بر دانش، اعتقادات، هنر، حقوق، اخلاق، رسوم و همه توانایی‌ها و عاداتی که یک فرد به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند؛ تصور شده است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۳۰۳؛ همچنین ر.ک: تی. بی. باتامور، جامعه‌شناسی، ترجمه سیدحسن حسینی کلجاهی، ص ۱۴۶)

به بیان دیگر، فرهنگ «مجموعه نسبتاً منسجم و پویایی از عناصر مادی و معنوی به هم پیوسته است». و با عطف توجه به جنبه گوهری فرهنگ می‌توان آن را «نظام معنایی مشترک در بین افراد یک جامعه» به حساب آورد که در قالب پدیده‌های مادی و نمادین و جلوه‌های رفتاری مختلف، تبلور می‌یابد.

واژه «فرهنگ» به لحاظ مضمومی و مصداقی نسبت وثیقی با واژه «تمدن» دارد، در این نوشتار بدون درگیر شدن در مباحث مفهومی و تعریف‌های ارائه شده از این دو به اختصار نسبت میان آنها توضیح داده می‌شود.

چیستی تمدن

از واژه «تمدن» نیز همچون «فرهنگ»، تا کنون تعاریف مختلفی ارائه شده است (ر.ک: آشوری، ۱۳۵۷؛ پهلوان، ۱۳۸۸: ۴۴-۳۵۴). بررسی تعاریف مختلف این واژه نشان می دهد که «تمدن» در تلقی غالب تمدن پژوهان، مبین همزیستی، تعامل و در آمیختگی چند نظام فرهنگی جاری در یک جغرافیایی فرهنگی گسترده و مشخص است. این نظام جامع فرهنگی متشکل (=تمدن)، در دیدگاههای مختلف به بیانات مختلفی توصیف شده است. برای نمونه:

«گونه های فرهنگی» یا «تمدن» (دانیلفسکی)؛ «فرهنگ های بزرگ» که در مراحل بعد به تمدن تبدیل می شوند (اشپنگلر)؛ «تمدن» یا «واحدهای [دارای] زمینه مطالعه تاریخی» (توین بی)؛ «الگوهای با ارزش والای فرهنگی» (کروبر)؛ «پیش نمونه های فرهنگی» (شوبارت)؛ «نظام های فرهنگی» یا «فرهنگ های جهانی» (نوتروپ)؛ «فرهنگ های بزرگ» (بردیایف)؛ گسترده ترین و نهایی ترین نظامها یا «فرانظام های فرهنگی» (سوروکین). (نقل از: سوروکین، ۱۳۷۷: ۳۱۴) سوروکین، در توضیحی تکمیلی می افزاید: مرزهای این هستی یا واقعیت فرهنگی فراتر از مرزهای جغرافیایی، ملی، سیاسی یا گروههای مذهبی است. وبه بیانی عام تر: تمدن یک کلیت یا تمامیت متضمن نظام های بزرگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که در یک قلمرو پهناور رخ می دهد و معمولاً با نوعی امپراطوری همراه است. (آشوری، ۱۳۵۷: ۱۲۸)

از دید هانتینگتون، اندیشمند سیاسی، تمدن، بالاترین موجودیت و گروه بندی فرهنگی و گسترده ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۴۸).

احمد صدری دریانی جامع و شبه کارکردی می نویسد: تمدن عبارت است از مجموعه پاسخ های عاقلانه- اعم از اینکه پاسخ گوینده عقل ابزاری و علمی باشد یا عقل جوهری (substantial reason) و نظری- به چالش های محیط (مثلاً صیانت جامعه از عوامل محیط زیست از طریق اختراع و تکامل انواع مختلف پوشاک و معماری)؛ به جوامع رقیب (مثلاً صیانت جامعه در برابر هجوم دشمنان از طریق ایجاد هنجارهای غیرت، حمیت گروهی و احیاناً نهادینه کردن آنها در ارتش و نیز بهبود تکنولوژی جنگ)؛ به مسائل ناشی از مشکلات اداره درونی جامعه (مثلاً اقتصاد جنسی، تخصیص ثروتها، توزیع قدرت نظارت بر روابط حقوقی افراد جامعه با یکدیگر و نیز با نهاد حکومت)؛ و تطور تاریخی و منحصر بفرد مجموعه این پاسخها و جرح و تعدیل مداوم آنها در پاسخ به عوامل خارجی و نیز در

تقابل با یکدیگر. به بیان دیگر، تمدن عبارت است از تبلور تلاش دائم و کم و بیش موفق عقل نظری و عملی برای مقابله با نیروهای تهدیدکننده بیرونی و هسته های ناپایدار درون جوامع بشری (صدری، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۹).

برخی از اندیشمندان نیز با رویکردی ارزشی به تعریف تمدن پرداخته اند. از دید ایشان: تمدن عبارت است از برقراری آن نظم و هماهنگی در روابط انسانی یک جامعه که تصادمها و تزاخم های ویرانگر را منتفی ساخته، مسابقه رشد و کمال را جایگزین آن بنماید، به طوری که زندگی اجتماعی افراد و گروههای آن جامعه موجب به فعلیت رسیدن استعدادهای سازنده آن بوده باشد. (محمد تقی جعفری به نقل از: نصری، ۱۳۷۶: ۳۷۳) تمدن همچنین به عنوان امری روحی، معنوی و فکری و زمینه ای مساعد برای شکوفایی آزادانه استعدادهای بشری تعریف شده است. (شریعتی، ۱۳۵۹: ۴۶)

هر تمدن معمولاً در مقام تحقق به ظهور پیاپی و سلسله وار گروهها و جوامع انسانی، اسکان پیوسته و متوالی در یک جغرافیای مسکون، فرهنگ مشترک (دانش ها، بینش ها، ارزش ها، گرایش ها، آرمانها، قواعد، رسوم، آیین ها، نمادها، هنرها و...)، تاریخ مشترک، نیازهای مشترک، هویت های تعیین یافته جمعی تحت عنوان نهادها و نظام های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، ارتباطی و...؛ فرآورده های معرفتی و تکنیکی، عاری بودن جامعه از جنگ و ستیز دائم و گروه بندیهای متصلب و... نیازمند خواهد بود.

نسبت میان فرهنگ و تمدن

گستره معنایی دو واژه «فرهنگ» و «تمدن» و نسبت مفهومی آن دو در دیدگاههای اندیشمندان به گونه های مختلفی تقریر شده است. این مقایسه خود می تواند در فهم دقیق تر مراد از این دو واژه مفید باشد. گفتنی است که نوع نسبت میان فرهنگ و تمدن، تابع تعریفی است که از این دو پدیده بدست داده شود. (ر.ک: دورانت، ۱۳۷۰، ج ۱: ص ۲-۷؛ سوروکین، ۱۳۷۷: ۱۴۲-۱۴۳) در ادامه به گزیده ای از این نسبت سنجی ها اشاره می شود:

- فرهنگ و تمدن مترادف و متداخل و ناظر به همه دستاوردها، مصنوعات و اندوخته های مادی و غیر مادی بشراند. (روشه، ۱۳۶۷: ۱۲۰)

- فرهنگ مرکب از دو دسته عناصر مادی و غیرمادی است و تمدن ناظر به جلوه های مادی، عینیت یافته و متحصل فرهنگ است. (تایلور به نقل از آشوری، ۱۳۵۷، ص ۱۱۴) به بیان دیگر، تمدن صورتی عینیت یافته و تجسد یافته از فرهنگ و عناصر معنایی آن است.
- تمدن صورتی متصلب و متحجر از فرهنگ در قالب یک امپراطوری است. از دید اشنپنگلر: کلیه جوامع متمدن ابتدا در تب و تاب جوشش و غلیانی شدید، موجد «فرهنگ» (Kultur) بسیار غنی و پیچیده ای می شوند. ولی سرنوشت هرفرهنگ در اوج خود این است که دچار تصلب شده و به شکل متحجر «تمدن» (Zivilization) درآید و بالاخره تبدیل به امپراطوری عظیمی گردد. فرهنگ محبوس در پشت دیواره های عظیم و قطور تمدن بتدریج می پژمرد و در نهایت می میرد. در اثر این مرگ است که تمدنهای عظیم از درون پوک شده و یکباره فرو می ریزند. (نقل از: صدری، ۱۳۸۰: ۱۷)
- فرهنگ در مقابل تمدن شامل عقاید و آفرینش های انسانی همچون فلسفه، اسطوره، هنر، ادبیات و...؛ و تمدن حوزه خلاقیت های انسانی مرتبط با فن آوری و علم است. (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۲۶۷) و به بیان دیگر آنچه با اصالت پیوند دارد و به غنای فکری و معنوی کمک می کند، با فرهنگ در ارتباط است. در مقابل، آنچه که جز ظاهر درخشنده و ظرافت سطحی نیست، به تمدن تعلق دارد. بنابر این، نسبت فرهنگ با تمدن، نسبت ژرفا با سطح و ظاهراست. (کوش، ۱۳۸۱: ۱۸)
- فرهنگ به بیان حالات زندگی (ایدئولوژی، دین، ادبیات) و تمدن به تشکیل جامعه، نظام و کنترل شرایط اجتماعی (تکنیک ها و سازمانهای اجتماعی) ناظر است. برخی نیز فرهنگ را به ارزش های اجتماعی و تمدن را به واقعیت های اجتماعی تقلیل داده اند (روح الامینی، ۱۳۷۹: ۵۰).
- تمدن همان فرهنگ است با درجه پیچیدگی بیش تر و تعدد خصوصیات و مشخصه های فراوان تر و متنوع تر. (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۲۶۷) به بیان دیگر، تمدن مجموعه مرکب و ساخت یافته ای از عناصر متنوع و متکثر فرهنگی است که در قالب یک کلیت منسجم و به هم پیوسته، تبلور یافته است.
- تمدن همان فرهنگ است با عناصر و خصوصیات پیشرفته تر. این ویژگی کیفی را می توان با معیارهایی مورد سنجش قرار داد. (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۲۶۷) بدیهی است که اطلاق «تمدن» به این معنا، تنها در مورد جوامع شهری و صنعتی با ویژگی های زیستی خاص، روا خواهد بود.

- تمدن به عنوان یک موجودیت فرهنگی جامع، وجه مشترک چند حوزه فرهنگی خرد، متمایز و نامتجانس جاری در یک جغرافیای فرهنگی وسیع است. به بیان دیگر، دهکده ها، ناحیه ها، گروههای قومی، ملت ها و فرقه های مذهبی موجود در یک محدوده مشخص هر یک فرهنگی متمایز دارند و در سطوح گوناگون، میان آنها عدم تجانس فرهنگی برقرار است، اما همه آنها در کلیتی به نام «تمدن» مشترک اند. از این رو، تمدن برترین گروه بندی فرهنگی و گسترده ترین سطح هویت فرهنگی انسان است (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۵). بدیهی است که در این تلقی، قلمرو فیزیکی و جغرافیای تجلی تمدن، گسترده تر و پهن دامنه تراز قلمرو استقرار هر یک از حوزه های فرهنگی درونی است. همزیستی و تعامل چند فرهنگ یا چند نظام فرهنگی در یک بافت فرهنگی بزرگ، تمدن را شکل می دهد. همزیستی و تعامل چند فرهنگ یا چند نظام فرهنگی استقرار یافته در یک بافت فرهنگی جغرافیایی بزرگ (به اعتبار وجوه و ویژگی های مشترک آنها)، تمدن را شکل می دهند.

- فرهنگ معنا و باطن تمدن و تمدن ظهور و بسط آثار اندیشه در مناسبات افراد و اقوام و در رفتار و کردار و علوم و فنون آنهاست. (داوری اردکانی، ۱۳۷۲: ۷۲) به بیان دیگر، فرهنگ به ابعاد فکری، اندیشه ای و ذهنی رسوب یافته در نظام های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ارتباطی و... جامعه و تمدن به ابعاد ساختی، عینی، و عملی این نظامها، و فناوریهای مختلف ناظر است. فرهنگ ماهیتی اساسا معنوی و تمدن ماهیتی اساسا فیزیکی دارد و مبتنی بر علم و فناوری است. پیشرفت فرهنگی حاصل عملکرد اقلیت خلاق از هنرمندان، شاعران، فیلسوفان و... است اما تمدن در برگیرنده تلاش توده هاست. (ر.ک: محسنی، ۱۳۸۶ ص ۳۹-۴۰)

- محسنی همچنین با استناد به برخی ویژگی ها، تمایز میان این دو را اینگونه ترسیم کرده است: (۱) تمدن دارای مقیاس سنجش نسبتا دقیق است. استاندارد جهانی تمدن سودمندی است، و حال آنکه فرهنگ کیفیت مشابه و استاندارد سنجش ندارد؛ (۲) تمدن یا عناصر تمدنی همواره در حال پیشرفت اند، اما عناصر فرهنگی چنین نیستند یعنی نمی توان نتیجه گرفت که هنر، ادبیات، اندیشه ها و... امروزی پیشرفته تر از همین عناصر در گذشته اند؛ (۳) تمدن به سهولت از نسلی به نسلی یا از جامعه ای به جامعه دیگر انتقال می یابد چون با حیات خارجی انسانها پیوند دارد و هرکسی می تواند از محصولات تمدنی بهره مند شود؛ اما فرهنگ براحتمی قابل انتقال نیست چون امری درونی و برآمده از نظام فکری، شخصیتی و توانمندیهای

آدمی است و تنها به کسانی قابل انتقال است که تشابه ذهنی، فکری و شخصیتی داشته باشند؛ ۴) عناصر تمدنی بدون تغییر قابل وام گیری و اقتباس اند، اما عناصر فرهنگی، معمولاً به تناسب جامعه مقصد دستخوش تغییر می شوند؛ ۵) تمدن دربرگیرنده امور خارجی و وسیله ای است اما فرهنگ در برگیرنده امور ذهنی و درونی است که خود فی نفسه هدف اند. تمدن در حکم جسم و فرهنگ در حکم روح است (محسنی تبریزی، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۲).

- توین بی به نقل از برخی اندیشمندان به جای ارائه تعریف، بر آن است که خصلت یک تمدن در انسجام معینی است که میان مظاهر گوناگون آن وجود دارد؛ یا در انسجام معینی است که در جهت گیری آن وجود دارد و یا در سبک فرهنگی معینی است که نهادهای قضایی و سیاسی و نیز ادبیات و مذهب و فلسفه اخلاقی آن را شکل می دهد (توین بی، ۱۳۷۶: ۵۱).

- برخی نویسندگان نیز در بیان وجه یا وجوه تمایز میان فرهنگ اسلامی و تمدن اسلامی بر این باورند که: فرهنگ اسلامی به تعالیم، آموزه ها و معارف درون متنی اسلام (آیات، روایات، ادعیه و سیر) [اسلام مفهومی و گزاره ای] و تمدن اسلامی به عینیت یابی، جلوه نمایی و تبلور و تجسد تدریجی این معارف در حیات تاریخی مسلمین، در فرهنگ ها و نهادهای تکون یافته در جوامع اسلامی، در سبک های زندگی مسلمین، در رویه ها و خلیقات شخصیتی مومنان و در آنچه یک جامعه به استناد آنها خود را مسلمان می نامد (هویت انضمامی فرهنگ اسلامی)، اشاره دارد. طبق این اصطلاح، «فرهنگ اسلامی» ناظر به هویت انتزاعی و «تمدن اسلامی» ناظر به هویت انضمامی سرمایه و میراث وحیانی، معنوی و الهیاتی مسلمین است.

- شهید مطهری، با محوریت واژه «تمدن» به جای «فرهنگ» برای آن دو جنبه مادی و معنوی قائل است: جنبه مادی تمدن جنبه فنی و صنعتی آن است که دوره به دوره تکامل یافته تا به امروز رسیده است؛ جنبه معنوی تمدن مربوط به روابط انسانی انسانهاست. جنبه معنوی تمدن مرهون تعلیمات پیامبران است و در پرتو جنبه معنوی تمدن است که جنبه های مادی آن نیز مجال رشد می یابد. از این رو، نقش پیامبران در تکامل جنبه معنوی تمدن به طور مستقیم و در تکامل جنبه مادی به صورت غیرمستقیم است. (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۷۱)

- نکته پایانی اینکه براساس تلقی غالب، همه جوامع دارای فرهنگ هستند، اما همه دارای تمدن نیستند؛ تمدن تنها در مورد جوامعی به کار می‌رود که به مرحله قابل توجهی از پیشرفت علمی و فنی، شهرنشینی، پیچیدگی سازمان اجتماعی و غیره دست یافته باشند. در علوم اجتماعی گاه به جای تمدن، از واژه‌هایی همچون صنعتی شدن، توسعه و تجدیدگرایی استفاده می‌شود
- گفتنی است که نسبت میان فرهنگ و تمدن، از نسب اربعه عام و خاص مطلق است یعنی هر تمدنی در مقام تحقق، الزاما و قهرا به یک نظام فرهنگی ارجاع و استناد دارد اما تنها برخی فرهنگ ها یا نظام فرهنگی در مسیرآفرینش تمدن(نظام ها یا فرانظام های بزرگ فرهنگی) حرکت می کنند یا به ساخت آن توفیق می یابند.